

فصل‌نامه بین‌المللی علمی – تخصصی مطالعات زبان فارسی (شفای دل سابق)

سال هشتم، شماره بیست و دوم، تابستان ۱۴۰۴ (صص ۱-۲۰)

مقاله پژوهشی

Doi:10.22034/jmzf.2025.488318.1210

نقش طرح‌واره‌های زبانی و استعاره‌های مفهومی در سبک‌شناسی شناختی مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه

شکرالله پورالخاص^۱، رباب جلیلی ایرانی^۲

چکیده

نوشتار حاضر، با تکیه بر شاخصه‌های فلسفه علوم شناختی، برخی از استعاره‌های جهتی، ساختاری و هستی‌شناسانه عزالدین محمود بن علی کاشانی را در «مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه» مطالعه کرده است. در دیدگاه فلسفه شناختی، نحوه کارکرد ذهن و موضع‌گیری انسان، فردیت زبان را تبیین می‌کند. زبان‌شناسان با پیروی از این پارادایم، استعاره را سرشت زبان تلقی می‌کنند، و آن را دارای مبنای فرهنگی، انتزاعی، و بنیان هستی‌شناختی و تجربه زیستی انسان می‌دانند. علی‌رغم اینکه ماهیت زبان عرفان و مفاهیم انتزاعی آن، وجه وجودی استعاره را در کلام عارفان توجیه می‌کند، ولی این امر هرگز مانع آن نمی‌شود که عارف از مبانی فرهنگ عمومی زبان و تجربه زیستی ناشی از آن در گفتار خود بهره نبرد. استعاره‌های جهت‌دار در زبان کاشانی که عمدتاً برای مکان‌مند کردن مفاهیم ذهنی زبان به کار رفته است، تفاوت چندانی با سایر زبان‌های انسانی ندارد. استعاره‌های ساختاری نیز، مقولات خاص فرهنگی، فکری و اندیشگانی عرفان و تصوف را توضیح داده‌اند و دریافت آنها با آشنایی زمینه‌ای با دپارتمان‌های آن مقدور است. لازمه فهم استعاره‌های هستی‌شناختی کاشانی هم آشنایی با مباحث تتولوژیکی و گاه اسطوره‌ای است که به صورت نمادین و رمزی، مفاهیم زبانی و دلالت‌های معنایی آن را پوشش داده‌اند. خوانش این استعاره‌ها نیازمند تأویل هم هستند و خواننده را با چندمعنایی مواجه می‌کند.

واژه‌های کلیدی: طرح‌واره‌های زبانی، استعاره‌های مفهومی، مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه.

^۱ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران (نویسنده مسئول)
pouralkhas@uma.ac.ir

^۲ - دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران.
jaliliirany@gmail.com

۱. مقدمه

بخش مهمی از میراث ارجمند ادبیات فارسی در قالب گنجینه‌های عرفانی تبلور یافته است. اهتمام در ثبت و نگارش ظرایف و طرایف مبانی و مبادی این گنجینه‌ها در طول تاریخ پربرکت زبان فارسی با فرازاها و فرودهایی همراه بوده است؛ گاهی مسیر اوج و شکوفایی را پیموده و هر از گاهی، با فترت، رکود و سکوت همراه بوده است. آنچه که نگارندگان این تحقیق در پی بحث و بررسی آن هستند، آن است که براساس باورها و نگره‌های رایج در فلسفه علوم شناختی (Cognitive science) زبان، نحوه کارکرد ذهن انسان را تبیین می‌کند و می‌تواند گویای قلمرو دلالت‌های انسانی و کنش‌های فرهنگی باشد. بنابراین سخن، حاوی نکته‌ای درونی درباره وضعیت ذهنی گوینده و مسیر معناسازی آن است. تا جایی که پیروان فلسفه شناختی معتقدند: «سخن، نگرش یا وضعیت ذهنی پدید آورنده آن را آشکار می‌کند» (شرت، ۱۳۹۶: ۱۰۴).

آنچه مسلم می‌نماید، این است که هیچ زبانی را نمی‌توان یافت که تهی از اندیشه و اندیشه‌ورزی باشد. تأکید بر اندیشه، سبب تکیه بر معنای سخن و اعراض از صورت می‌گردد؛ مقوله‌ای که به تقابل تحلیلی لفظ و معنا دامن می‌زند و سبب می‌شود، قائلان به فلسفه علوم شناختی در مطالعه زبان، مسیر خود را از فلسفه روشمند و پوزیتیویستی ساختارگرایان جدا کنند. به زعم آن‌ها، اندیشه و هر آنچه که بر ساخته اندیشه باشد به فرهنگی بدل می‌شود که خواننده می‌تواند آن را در فرایندی از بازآفرینی معنا خوانش کند. از همین‌رو، هر تلاشی که در قالب مفروضات فلسفی بخواهد فهم و زاویه دید اثر یا متنی را بررسی کند، ناچار با مسیر ذهنی و شناختی پنهان در آن روبه‌رو می‌گردد.

اهل حقیقت و عرفان به دلیل برخورداری از نگاه عمیق و ژرف‌کاوانه، هستی و ماوراء آن را ناآرام می‌بینند. صیروت و سیر فرایندی این ناآرامی سبب می‌شود که آن‌ها به هنگام سخن گفتن از احساسات و عواطف عرفانی و تجربیات زندگی، در عین وفاداری به ظاهر الفاظ و سازواری پیکره کلام که مشخصه‌های بالقوه زبان انسان است، بطن و ژرفای سخن را با مشخصه‌های بارزی که گویای فهم خواننده از هستی است، همراه کنند. در حقیقت زبان عارفان، نقبی است به هزارتوی همواره پنهان انسان و جهان زیسته او و تقارن استعاره با زبان عارفان، پاسخ شگرفی است به تداوم و پویایی دلالت در این جهان زیسته هزارتو.

۱-۱. بیان مسئله و سؤالات تحقیق

در این مقاله، آنچه که از دیدگاه فلسفه علوم شناختی برجسته می‌نماید؛ کاربرد طرح‌واره‌های استعاری در زبان عارفان و مطالعه آن از این منظر است که چگونه دلالت‌های زبان و ساختارهای ذهنی انسان در ارتباط با جهان خارج و شناخت زیستی او ترسیم می‌شود؟ وجهی که دلالت را از تمرکز در هیئت کلمه رها می‌سازد و هرگز آن را مدیون انضباط مرکزی حاکم بر زبان ساختارگرا نمی‌گرداند. از همین روست که می‌توان گفت، نادیده گرفتن وجه کارکردی زبان و فردیت آن، می‌تواند استعاره را در سطح انتزاعی و زیبایی‌شناسی آن محدود کند، ماهیتش را محصور در ایده‌های متافیزیکی سازد و در بحث از بازتولید معنا و فهم خواننده، بررسی‌های سرشت‌شناسی استعاره را، برتر از کارکردهایش بداند.

در مطالعات امروزه زبان، شناخت‌شناسی ناظر به پیوند «ذهن، روش، شناخت و رفتار» است، ولی نظریه شناخت در مفهوم متعارف فلسفی که به بحث و بررسی درباره ماهیت و روش معرفت انسانی می‌پردازد، قدمتی دیرین تا فلسفه یونان

باستان دارد (هاملین، ۱۳۷۴: ۱-۳). مباحث و گفتمان‌های کلی این فلسفه از یک‌سو، و سنجش و مطالعه سبک‌های زبانی از سوی دیگر، ما را بر آن داشت که زبان عرفان را از منظر دو روش مختلف، ولی مربوط به هم تحلیل کنیم. برای آشنایی با مباحث نظری و چارچوب اندیشگانی پژوهش، رویکرد تأملی- انتقادی را از مطالعات فلسفی وام گرفته‌ایم.

این رویکرد، نقدی است که در پژوهش، خود را محدود به مطالعه هیئت‌های کلامی متن نمی‌سازد، بلکه آن را توضیح می‌دهد، ضرورت و زمینه خلق آن را می‌شناسد، دلالت‌های ویژه آن را می‌یابد و به طور کلی، به کشف زبان خاص هر متن می‌پردازد (احمدی، ۱۳۷۳: ۱۲-۱۸). در بحث و بررسی متن اصلی مقاله هم که بر مبنای سبک‌شناسی شناختی است، رویکرد تلفیقی و بین رشته‌ای مطالعات زبانی و علوم شناختی را به کار گرفته‌ایم، و با توجه به این رویکرد، طرح‌واره‌های تصویری و حجمی به کار رفته در زبان مصباح‌الهدایه را به همراه استعاره‌های مفهومی آن بررسی کرده‌ایم.

۲-۱. اهداف و ضرورت تحقیق

صرف نظر از گستره مطالعاتی که درباره سبک‌شناسی زبان عرفان انجام یافته است، آنچه از خلال مباحث و مفاهیم مورد نظر این پژوهش مهم و جدی تلقی می‌شود، توجه به کلیت شناختی است که به طور اجتناب‌ناپذیری، زبان عرفان را با رویکردهای فرهنگی، سبک عمومی و «چندصدایی» نیز همراه می‌سازد. از همین رو، نوشتار حاضر می‌کوشد، لایه‌های زبانی یکی از شناخته‌شده‌ترین آثار منشور عرفان را درون الگوها و طرح‌واره زبانی و استعاره‌های مفهومی که تناسب بیشتری با مفاهیم انتزاعی عرفان دارد، تبیین کند و نشان دهد سبک‌شناسی

شناختی، چه کمکی به درک لایه‌های زبانی این مفاهیم در گفتار عارفان می‌کند؟» مفاهیمی که از طریق الگوسازی، تداعی و تجسم‌بخشی، همگون‌سازی، مقوله‌بندی و موقعیت‌انگاری‌های ملموس محیط زندگی، تبدیل به استعاره مفهومی شده‌اند (Boroditsky, 2001: 6).

۳-۱. پیشینه تحقیق

مطابق جستجوی ما هیچ اثری با محوریت طرح‌واره‌های زبانی در سبک‌شناسی شناختی مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه صورت نگرفته است، اما پیشینه تحقیقاتی که همخوانی بیشتری با این مقاله دارند، عبارتند از:

سید مهدی زرقانی، محمد جواد مهدوی و مریم آباد (۱۳۹۲) در مقاله «تحلیل شناختی استعاره‌های عشق در غزلیات سنایی» گزارشی از استعاره‌های عشق در غزلیات سنایی و شگردهایش را در ساختن استعاره‌ها ارائه داده است. اسماعیل عبدی مکوندی و اشرف زیارتی (۱۳۹۵) در مقاله «استعاره مفهومی آتش در خمسه نظامی» آتش و کارکردهای معنایی آن را مطالعه کرده است. سیده مطهره حسینی (۱۳۹۶) در مقاله «اثرپذیری حکمت‌های نهج‌البلاغه از قرآن کریم در انعکاس انواع استعاره‌های هستی‌شناختی» استعاره‌های هستی‌شناختی قرآن و نهج‌البلاغه را مشابه می‌داند. شکرالله پورالخاص و رقیه آلیانی (۱۳۹۷) در مقاله «استعاره‌های جهتی غزلیات شمس» خوشه‌های استعاری بررسی شده را با رمزگان فرهنگی و اجتماعی مرتبط دانسته‌اند. عصمت دری‌کوند، ذوالفقار علامی و محبوبه مباشری (۱۳۹۹) در مقاله «استعاره‌های مفهومی خشم در دیوان خاقانی» به صورت موضوعی کاربرد نگاشت‌های مفهومی خشم را در شعر خاقانی تحلیل کرده‌اند.

برات محمدی و طاهر قویطاسی (۱۴۰۱) در مقاله «استعاره مفهومی در شعر مجیرالدین بیلقانی» ضرب‌المثل‌ها را حوزه مبدایی دانسته است که بار معنایی عمیقی را القا می‌کند و بسیاری از آثار دیگر در این زمینه مطالعه شده است که به موارد مذکور بسنده کردیم.

۲. بحث و یافته‌های تحقیق

زبان انسان در شناخت خود و هستی‌ای که او را احاطه کرده است، سرشتی استعاری دارد و زبان عرفان هم به دلیل عبور از این مسیر فکری، سرنخ‌هایی از استعاره را در تار و پود خود دارد؛ به طوری که بسیاری از پودمان‌های فکری و تئوریک عارف از ذات هستی و فرازبانی‌های فرهنگی او را می‌توان در درون این استعاره‌ها تعدیل کرد.

ساختارهای مفهومی که عمدتاً از طریق زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی پرورش می‌یابند، در زبان عرفان موجد انتقال و آگاهی‌بخشی در حوزه مقولات ذهنی و عرفانی می‌شوند. به طور مثال؛ در یکی از الگوهای زبانی مصباح‌الهدایه می‌خوانیم: «هرچه همّت رفیع‌تر، طلب این معنی در نهاد بیشتر» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۰۴). کاشانی برای انتقال معنای بیشینه همّت، از طرح‌واره جهتی «رفیع‌تر» استفاده کرده تا علاوه بر سبک‌پردازی در ساختار مفهومی، به واژه «همّت» که درون الگوی زبانی دارای معنای انتزاعی است، تعین ببخشد. اینکه عارف درباره همّت چگونه می‌اندیشد و تجربه‌های ملموس و شناختی او چه تأثیری در ساختارسازی مفهومی آن دارد، ابعاد سبک‌شناسی شناختی او را شکل می‌دهد. یادآوری این نکته لازم است که: «بدون تردید نیست همه انسان‌ها به یک اندازه به رمزگان‌های متفاوت دسترسی ندارند؛ زیرا بسیاری از متون ممکن است برای کسانی مفهوم باشد و برای دیگران هیچ کنش ارتباطی را

برنیانگیزد، چرا که آن دیگران به رمزگان‌ها یا به برخی رمزگان‌های دخیل در کارکرد آن متون دسترسی ندارند» (سجودی، ۱۳۹۵: ۲۴۲).

زبان عرفان گونه‌ای خاص از زبان انسانی است که در بستر اندیشه پرورش می‌یابد. پیوند معرفت عارف با آگاهی‌های زبان‌شناختی، گزاره‌ها و ساختارهای کلامی آن را برخوردار از هستی خاصی می‌کند که علی‌رغم ادبی و هنری بودن، لزوماً هنری و یا ادبی نیست. هنری بودن و ادبی بودن زبان عرفان را از منظر فلسفه علوم شناختی می‌توان با استعاری بودن زبان تبیین کرد. حلقه پیوند زبان و اندیشه‌های عرفانی استعاره است. اما «نه استعاره‌ای که از منظر بلاغی و صرفاً از راه جایگزینی و با رابطه مشابهت ساخته می‌شود، بلکه استعاره‌ای که خاستگاه زبان و حاکم بر گفتار انسان است. هرچند که به طور جداگانه بحث در زبان و استعاره، قدمتی تا بوطیقا و ریطوریکای ارسطو دارد» (Ortony, 1979: 8). تحلیل زبان عرفان که «وظیفه اظهار معانی نفسانی را» برعهده دارد (فولادی، ۱۳۸۹: ۲۲۳). و سرشار از پژواک‌های استعاری است، نشان می‌دهد که استعاره در زبان اخیر، مبدأ سخنوری نیست، بلکه نمایان‌گر فهم عارف از هستی و ماورای آن است.

در «نظریه تصویری معنا» ویتگنشتاین نیز واژه‌ها همچون اسم‌ها به چیزهای واقعی ارجاع دارند و دقیقاً همان کارکردی را به عهده می‌گیرند که خط هیروگلیف در مصر باستان داشت. گزاره‌های زبانی تنها در سویه کاربردشان دارای معنای مستدل‌اند و بدون در نظر گرفتن این کارکردها، نشانگان زبان از معنای دلالتی تهی خواهد بود (Wittgenstein, 1961: 6-16). درست به همین دلیل است که ادعا می‌شود، تحلیل استعارات زبان عرفان به اندیشه‌های فلسفی مرتبط بوده، پوششی هیروگلیفی دارند (برتلس، ۱۳۷۶: ۱۴۶-۱۴۷).

زبان در حیطه کارکرد استعاری با هستی انسان ارتباط دارد. مطابق دپارتمان فلسفه علوم شناختی، عملکرد شناختی انسان با تلفیق و ادغام فضاهای مختلف محقق می‌گردد و به غیر از قلمروهای ذهنی و معنایی که برآیند تجربه زیسته انسان و هستی‌شناسی اوست، حیطه‌های هنری و فرهنگی را هم شامل می‌شود؛ از همین‌رو، «مفاهیم استعاری را می‌توان فراتر از روش‌های عادی و لفظی اندیشه و گفتگو به چیزی بسط و گسترش داد که آن را اندیشه و زبان مجازی، شاعرانه، پرآب و رنگ و خیال‌پردازانه می‌نامند» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۷: ۲۱). استعاره از این منظر، فراگردی در زبان خواهد بود که جنبه‌هایی از یک فضا را به جنبه‌هایی دیگر منتقل می‌کند. فضاسازی سبب می‌گردد استعاره، گونه‌ای از رویدادهای گفتاری و طرح‌واره‌های زبانی به‌شمار آید که مبنای شناخت، پردازش، تفسیر و انتقال فهم است. دانشی که در زمینه این استعاره‌ها پنهان است، گویای تجربه زیستی و فرهنگی مؤلف آن است و مطالعه استعاره از این منظر، شاخصی برای تفسیر درونه‌های زبانی و تأویل‌های فرازبانی آن خواهد بود. اساس طرح‌واره‌های استعاری زبان و نگاشت‌هایی که برای مفهوم‌سازی در قالب آن شناخته شده است را در زبان‌شناسی شناختی از سه وجه تعیین و تحلیل می‌کنند:

استعاره جهتی (orientational metaphor): براساس اصول بنیادین فلسفه، ادراک تا جایی حضور دارد که مابه‌ازای خارج از ذهن داشته باشد، پس زمان با نداشت و میانجی‌گری مکان فهمیده می‌شود.

مسیر میانجی‌گرانه اخیر، سبب ظهور استعاره در زبان انسان می‌شود که در فلسفه زبان‌شناختی به آن استعاره جهتی می‌گویند. در این نوع از استعاره‌های مفهومی، مفاهیم انتزاعی در تقابل با جهات فیزیکی درک می‌شوند و اغلب به نظام مکانی فهم انسان مربوط هستند (سجودی، ۱۳۹۵: ۶۱). برای نمونه، کاشانی از کلمات «معدن»،

«منشأ» و «منبع» که نمود مکانی دارند، برای تعریف مفاهیم انتزاعی «صفات» و «اخلاق» استفاده کرده است: «بدانک معدن صفات ذمیمه و منشأ اخلاق سیئه در وجود آدمی نفس است، همچنانک منبع صفات حمیده و منشأ اخلاق حسنه روح است» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۸۵). بنابراین، استعاره‌های جهتی طراحی‌ها و نگاشت‌هایی (mappings) هستند که در بستر آن مجموعه‌ای از تناظرها (correspondences) و فضاهاى ذهنی به کمک طرح‌واره‌های مکانی، که سطح اولیه و ابتدایی استعاره‌های مفهومی‌اند، فهمیده می‌شوند. در این نوع از استعاره‌ها، واژه‌های حوزه مبدأ با معنا و نحو بنیادین حوزه مقصد به کار گرفته می‌شوند، اما استعاره‌ای که از این تعامل به وجود می‌آید، هیچ نشانه‌ای از حضور مبدأ درون خود ندارد. (Lakoff, 2009: 41)

دانشی که برای فهم و بازشناخت تناظر این نگاشت‌ها سراغ داریم، عمدتاً فرهنگی است. واژه فرهنگی که در خصوص تفسیر و شناخت این استعاره به کار می‌رود، دارای معنی عام و گسترده‌ای است، تا جایی که شامل ازل و ابد، اسطوره و آرکی‌تایپ یا کهن‌الگو هم می‌شود.

اغلب استعاره‌های مفهومی جهت‌دار در زبان کاشانی، در حقیقت کلمات و ترکیب‌هایی هستند، هیئت‌نما، که از طریق ادغام تجربه‌های ملموس مکانی با مفاهیم و معناهای دانشی به کار رفته‌اند. به عنوان نمونه، مفهوم «حمایت و پشتیبانی»، «بندگی در مقابل برتری»، «پرهیز و نگاه‌داشت نفس»، «استواری و استقامت»، «برابری و تساوی»، «ارج و برتری» و «سیر و سلوک» مورد نظر صوفیان را به ترتیب با واژگان «تحت»، «دون»، «حبس»، «قاعده»، «نصف»، «فوق»، «قبل» و «نهایت» و بدایت به تصویر کشیده است. «أولیائی تحت قبای لا یعرفهم غیرى» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۳۷۸)، «أَن لا تَسْتَعْنِ بِشَئٍ دُونَ الْحَقِّ» (همان: ۳۷۷)، «معنی صبر در عرف حبس مرید است از مراد منهی عنه» (همان: ۳۷۹) و یا «الصَّبْرُ حَبْسُ النَّفْسِ عَلَى الْمَكْرُوهِ» (همان:

۳۸۱)، «صبر یکی از دو قاعدهٔ ایمان است» «اصل دین و قاعدهٔ اسلام ورع است» (همان: ۳۷۱)، «إِلَیْمَانٌ نِصْفَانُ نِصْفٌ صَبْرٌ وَ نِصْفٌ شُكْرٌ»، «و فوق همه صبرها صبر بالله است. (همان: ۳۸۱)، «یَدْخُلُ فُقَرَاءُ أُمَّتِكَ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْأَغْنِیَاءِ بِنِصْفِ یَوْمٍ وَ هُوَ خَمْسُ مِائَةٍ عَامٍ» (همان: ۱۱۷)، «نِهَایَةُ الْفَقْرِ بِدَایَةِ التَّصَوُّفِ» (همان: ۱۱۸) و «مراد از مقام مرتبه‌ای است از مراتب سلوک که در تحت قدم سالک آید و محلّ استقامت او گردد و زوال نپذیرد. پس حال، که نسبت به فوق دارد در تحت تصرف سالک نیاید، بلکه وجود سالک محلّ تصرف او بود. و مقام که نسبت به تحت دارد، محلّ تصرف سالک بود» (همان: ۱۲۵). نمونه‌هایی از این جهت‌دار کردن زبان استعاره است.

این نوع از استعاره‌های مفهومی ریزوماتیک‌اند و به هنگام کاربرد در بستر زبان، به گونه‌های دیگری نیز تسری می‌یابند؛ گاه، با نگاشت بدن‌مند آن می‌توان به قلمرو مفهومی آن پی برد، مانند: «صفت دیگر بخل و امساک است. هر چه از اموال و اسباب و مرغوبات و مشتهیات به چنگ آرد، در آن آویزد و از دست بیرون ندهد» (همان: ۸۸) و «هیچ چیز در عرک نفس و تمرین او چندان اثر ندارد که صبر» (همان: ۳۸۳)، و گاه در زنجیرهٔ گزاره‌هایی که با اسامی حیوانات و ملزومات زیستی آن‌ها عجین یافته، می‌توان به دلالت معنایی رسید. مانند: نفس، «صفت بوقلمون دارد» (همان: ۸۳)، «حیات کالبد که مرکب تکالیف است» (همان: ۱۱۰)، «ما و انا و نفسی إِلَّا كِرَاعِی غَنَمٍ کَلَّمَا ضَمَّهَا مِنْ جَانِبٍ إِنْتَشَرَتْ مِنْ جَانِبٍ» (همان: ۸۳-۸۴) و زمانی هم، تلفیقی از همهٔ انواع مزبور را درون گزاره‌های زبان عرفان، می‌توان دید. «جماعتی که خود را در زی صوفیان اظهار کنند، و از حلیت عقاید و اعمال ایشان عاطل و خالی باشند، و ربقةٔ طاعت از گردن برداشته خلیع‌العدار در مراتع اباحت می‌چرند...» (همان: ۱۲۰).

استعارهٔ ساختاری (structural metaphor): در دیدگاه لیکاف، استعاره نگاشت از یک قلمرو مبدأ به یک قلمرو مقصد با نگاشت به شدت ساختمند است

(لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۴۳). در این نوع از استعاره‌های مفهومی، یک موقعیت و مفهوم انتزاعی در قالب یک حوزه مشخص با مفهوم مادی، شناخته می‌شود. اندیشگان حاضر در این نوع استعاره، فراگیرتر از استعاره‌های جهتی و هستی‌شناختی است (سجودی، ۱۳۹۵: ۶۱).

زبان کاشانی در مصباح‌الهدایه، در شناخت واژگان انتزاعی عرفان و تصوف معطوف به استعاره‌های مفهومی از نوع ساختاری است. از آنجا که بسیاری از کارواژه‌ها و اصطلاحات صوفیان در زاویه‌هایی از دین مبین اسلام و تحت مفاهیم قرآن کریم تبیین می‌شود، می‌توان اغلب استعاره‌های ساختاری این متن را در همدلی و همراهی با اندیشه‌های اسلام فهمید. کاربرد گزاره‌هایی مانند: «یقین عبارت است از ظهور نور حقیقت» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۷۵)، «الصَّلَوةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ» (همان: ۲۹۶)، «توبه مفتاح است جمیع خیرات را» (همان: ۳۶۶) و «صبر جوهر عقل است» (همان: ۳۸۲)؛ نمونه‌هایی از این نوع استعاره‌های مفهومی در بستر دینی است. وجه وجودی این استعاره‌ها از آن جهت ساختاری است که کارواژه‌های مصطلح در زبان عرفان نظری و صوفیان که در نمونه‌های مزبور شامل «یقین»، «الصَّلَوةُ» و «توبه» است را با «ظهور نور حقیقت»، «معراج مؤمن» و «مفتاح جمیع خیرات» مفهوم‌سازی می‌کند. در فرهنگ اصطلاحات عرفانی، یقین به معنی «اعتقاد جازم، اعتقاد قلبی، یعنی آنچه در اثر تشکیک مشکک زائل نشود» (سجادی، ۱۳۹۳: ۸۰۴) توصیف شده است. کاشانی به جای این توصیف، مفهوم آن را با ظهور نور حقیقت تصویرسازی کرده است؛ همان‌طور که طلوع نور آفتاب، بینایی چشم را حقیقت می‌بخشد، یقین هم در دل عارف، از چنین تأثیری برخوردار است. پس رسیدن به یقین دارای ساختاری فرایندی است؛ در مرتبه نخست: نیازمند ظهور و تجلی، در مرتبه دوم: محتاج دیدن نور و در مرتبه سوم: سبب وصول به حقیقت می‌گردد. همین نگرش در تکامل روحی انسان نمازگزار و صعود جان او با

ساختار معراج (وسیله عروج و نردبان)، و گشایش‌گری کلید توبه هم قابل فهم است. علاوه بر این، برخی از استعاره‌های مفهومی ساختارمند در زمینه فرهنگی زبان شناخته می‌شود، این امر نشان می‌دهد که زبان بر اساس ساختار مفهومی‌سازی واژگان انتزاعی، گرایش به نگاشت‌های حاضر در زندگی دارد.

«الأحوالُ موارِیثُ الأعمالِ» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۲۵)، «مؤمن کبریت احمر است» (همان: ۳۶۴)، «این شوق از غایت عزّت چون کبریت احمر قليل الوجود است» (همان: ۴۱۱) و «سفر دَبّاغ است» (همان: ۳۶۲) را می‌توان نمونه‌ای از این نوع استعاره مفهومی به شمار آورد. کاشانی، اکتسابی بودن حال را با موارِیث، کمیابی مؤمن را با گوگرد سرخ و پختگی سفر و تکامل روحی بعد از آن را با دَبّاغی پوست دلالت معنایی بخشیده است. این دلالت‌ها در بستر فرهنگ‌های زبانی معنادار می‌شوند.

گروهی دیگر از استعاره‌های مفهومی ساختارمند، عبارت‌ها و گزاره‌هایی هستند که معنای انتزاعی مقولات عرفانی را در قالب مفاهیم و واژگان عینی تبیین می‌کنند. این نوع از استعاره‌ها برای معنادار شدن گاه نیازمند فهم تلفیقی از سرشت‌ها و نگاشت‌های فرهنگی، دینی و هستی‌شناختی هستند. از همین رو، قابلیت تأویل بیشتری دارند، تا جایی که خواننده در خوانش آن‌ها، گاه با عدم قطعیت معنا روبه‌رو می‌شود. مانند: «أحوال قوّه هرگز با نفس ممتزج نشوند، همچنانک روغن با آب» (همان: ۱۲۶).

«و مثال وجود مرید و استعداد کمال در او همچون بیضه‌ایست که در وی استعداد طیریت موجود بود. اگر قابل تصرف و تأثیر همت و حمایت مرغی بالغ گردد که به هیجان قوت تولید و تفریع بر نهاد او مستولی بود و مدتی تصرفات حیات روحانیت و

خواص کمال طیریت او در آن نافذ گردد، عاقبت لباس صورت بیضگی از او خلع کند و خلعت صورت طیریتش در پوشاند» (همان: ۱۰۹).

استعاره هستی‌شناختی (ontological metaphor): زندگی، تنها واقعیت مشترک همه انسان‌هاست که در نظام روابط زبانی متجلی می‌شود و اگر با رویکردی انتقادی آن را مطالعه کنیم، خواهیم دید که هر یک از ما در زبان خود، تصویری از واقعیات زندگی و تجربه‌ای را که در بستر آن یاد گرفته‌ایم، ترسیم می‌کنیم. سبک زیستن و تجربه انضمامی و پیوستاری آن به طور مشخص بر زبان عاطفه، احساس و رویکرد تشخیصی آن تأثیر می‌گذارد. فیلسوفان زبان‌شناختی باور دارند هر متنی با منشأ انسانی، نمی‌تواند فارغ از زندگی و تجربه زیسته او باشد. بنابراین جداساختن متن و اثر نوشتاری، از بستر اصلی آن، که همان هستی و هستومندی انسان اندیشنده است، محال می‌نماید.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت، این است که گاهی عواطف و مقولات احساسی در زبان انسان در مرحله شفافیت نمودار می‌شود و گاه در مرحله نمادین. «احساس‌ها و عواطف روحی، که چیزها را به طور طبیعی بیان می‌کنند، نوعی زبان همگانی را می‌سازند که از آن پس به خودی خود می‌تواند محو شود. این مرحله شفافیت است» (کهون، ۱۳۸۱: ۳۵۲)؛ اما اگر صدای احساسات و معانی عاطفی زبان دال بر «حالات نفسانی» باشد که دقیقاً به منزله معنا (معنای اندیشیده شده یا زیست شده) است، زبان حالت نمادین و استعاری به خود می‌گیرد (همان: ۳۵۳) به عبارت دیگر، در وجه نخستین، عاطفه به زبان می‌آید، در حالی که در وجه نمادین، عواطف و احساسات انسانی دست‌کاری می‌شود. این آموزه یکی از حیاتی‌ترین خصیصه‌های زبان است، تا

جایی که ویتگنشتاین می‌گوید: «تصوّر نمودن یک زبان، به معنی تصوّر نمودن یک سبک زندگی است» (Wittgenstein, 1953: 19).

زمانی که لیکاف، خاستگاه استعاره را نه زبان، بلکه اندیشهٔ پرورش‌یافته و مکتوم در زبان معرفی می‌کند، در حقیقت به سویهٔ هستی‌شناختی و آنتولوژیکی آن اشاره می‌کند و استعاره را بخش مهم و جدایی‌ناپذیر از روش شناخته شده و معمولی مفهوم‌سازی جهان از سوی انسان و رفتار روزمرهٔ انسان‌ها را بازتابی از درک استعاری از تجارب آن‌ها می‌داند (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۳۸). این وجه در ارتباط با زبان عرفان، که پیرنگ‌های استعاری و اسطوره‌ای قوی دارند، پررنگ‌تر است و سلب آن از زبان عرفان، فهم را به سطح ادراکات مادی تقلیل می‌دهد و درک آن را از پایایی تهی می‌سازد.

زمان و وجود، دو مقولهٔ مورد ادراک زبان انسان است. از نظر فلسفه، هر ماهیتی شیوهٔ خاصی از وجود را دارد و انسان این وجود را در بستر زبان می‌فهمد. سرآغاز کتاب مصباح‌الهدایه که در قالب تحمیدیه نوشته شده است، گویای جهان‌بینی و دیدگاه آنتولوژیکی مؤلف آن است. بر اساس فلسفهٔ علوم ذهن، هستی‌شناختی متضمن جهان‌بینی است، پس استعاره‌هایی هم که درسایهٔ آن بیان می‌شود، در بر دارندهٔ بینش و تأمل سخنور از هستی و ماورای آن خواهد بود. بینش مؤلف مصباح‌الهدایه در عرصهٔ بی‌کران توحید پرورش یافته است، از همین‌رو، او برای بیان زمان خلقت و هستومندی جهان پیرامون خود، از استعاره‌هایی که نگاشت مکان‌مند دارند، استفاده کرده است.

«حمدی که لمعات صدق و نفحات اخلاص آن دیدهٔ جان را منور و دماغ دل را معطر دارد، نثار حضرت پادشاهی است... مبدعی که به یک کلمهٔ کن چندین هزار کلمات حقایق را از امّ الکتاب ذات بر لوح فطرت تصویر نمود ... و از ذرات ذریات او

انبیاء و اولیاء را به فضل نعمت و مزید کرامت مخصوص کرد و در کنف عصمت و حجر رعایت پیرورد. و از جمله انبیاء سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین را برگزید و...» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۲).

«دیده جان»، «دماغ دل»، «وجود عالم»، «عالم وجود»، «قطره عالم»، «بحر جود»، «ام‌الکتاب ذات»، «لوح فطرت»، «کتاب عالم»، «خلعت صورت»، «لواء کرامت»، «ذرات ذریات»، «کنف عصمت»، «حجر رعایت»، «تخت بخت» و «افسر محبوبی» از جمله این استعاره‌ها است. آنچه که از مطالعه این استعاره‌ها با رویکرد مفهومی به دست می‌آید، از یک‌سو نشانگر تابعیت ناخودآگاه زبان گوینده از قاعدهٔ تئولوژیکی و آنتولوژیکی ذهن است که سبب شده، هستی و ربانیت ماوراء آن را در قالب پدیده‌های طبیعی مقوله‌سازی کند و از سوی دیگر، جهان‌بینی ضمنی مؤلف در باور به زمان «انفسی و لطیف» (کربن، ۱۳۹۲: ۴۱). سبب شده که اولاً: خلقت و صورت‌بخشی هم‌زمان همهٔ هستی را، جایگزین زمان خطی و آفاقی کند؛ چنان‌که می‌گوید: «به یک کلمه کن چندین هزار کلمات حقایق را از ام‌الکتاب ذات بر لوح فطرت تصویر نمود» (همان). و ثانیاً: تقدم و تأخری که ما از زمان خطی و آفاقی سراغ داریم به هم خورد؛ چنان‌که خلقت وجود نازنین سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین را پیش از ذرات ذریات همهٔ انبیاء و اولیاء تصویر نماید (همان).

هر چند باورهای تئولوژیکی، تأثیر ژرفی بر نگاه هستی‌شناختی مؤلف دارد، ولی آنچه که زبان او را در بیان ابعاد وجود عالم و آدم با استعارهٔ مفهومی همراه کرده است، تجربه‌های زیستهٔ زندگی پیرامون اوست. این نوع استعاره، هرگز به معنی شهود مستقیم و در دسترس آنچه که به واقع روی داده است، نیست، بلکه بازسازی مکان‌مند زبان مؤلف و مقوله‌سازی او در مجموعه‌ای از انگیزه‌ها و ارزش‌هاست. زمان انفسی و

لطیف که در فرهنگ عرفان برگرفته از قرآن است سبب می‌شود، گزاره‌هایی مانند گزاره‌های زیر که از زمان آفاقی و خطّی عدول کرده‌اند، درک شود.

«و عیسی علیه‌السلام چون این مرتبه خواست او را چندین سال در آسمان موقوف داشتند تا بعد از بعث رسول علیه‌الصلوة و السلام در زمانی که محتاج إلیه بود به اشارت امر نزول کند و به واسطهٔ احیای دین مصطفوی و متابعت سنت نبوی به مقام محبوبی رسد» (همان: ۱۱۲).

بیرون از فهم استعاری، بدون وجود پدر، تولد فرزندی قابل تصور نیست و به هم خوردن ترتیب زمان خلقت نور مبارک رسول اکرم، پیش از سایر انبیاء و اولیاء نامفهوم می‌نماید. در این نوع از استعاره‌های مفهومی، معنا، فرایندی است که در هم‌پوشانی زبان با فهم آنتولوژیکی خلق می‌شود و بینش‌های تتولوژیکی و گاه اساطیری آن را تقویت می‌نماید. بنابراین، معنای استعاری آن، مابازای بیرونی ندارد، بلکه بودن انسان و اندیشندگی او، وجود آن را تأیید می‌کند.

۳. نتیجه‌گیری

ما در این تحقیق، با تکیه بر معنی‌شناسی، استعاره‌های مفهومی و طرح‌واره‌های زبانی مربوط به آن را در مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه بررسی کردیم. زبان عرفانی در این اثر به دلیل برخورداری از طرح‌واره‌ها زمینه را برای حضور استعاره‌های مفهومی آماده کرده است و یکی از مهم‌ترین مقولات در بحث از سبک‌شناسی شناختی اثر به حساب می‌آید.

معنا، که در وحدت بین اندیشه و زبان، موجودیت می‌یابد، در زبان استعاری کاشانی نشان‌دهندهٔ سبک‌شناسی شناختی وی نیز هست. کاشانی با توجه به بسترهای

فرهنگی و اجتماعی زبان، به طور ناخودآگاه در تعیین‌بخشی به مفاهیم انتزاعی از استعاره‌هایی استفاده کرده است که کارکرد زبان او را تعیین می‌کند. ساختار و محتوای استعاره‌های او را نمی‌توان با تعاریف کلی و ثابت علم بلاغت تحلیل کرد و محتمل است یک استعاره با صورت لفظی برابر در متن این اثر و یک متن ادبی کارکردهای معنایی متفاوتی داشته باشند.

استعاره‌های کاشانی بدون در نظر گرفتن زبان آن، سبب تقلیل معنایی و فروکاستگی مفهوم اندیشگانی آن خواهد شد؛ پس ضروری بود، زبان عرفانی این اثر با توجه به فرهنگ، ساختار و قاعده‌های تئولوژیکی و آنتولوژیکی حاکم بر آن بررسی شود. همچنین با در نظر داشتن اینکه رویکرد زبان مؤلف این اثر، که دانشنامه‌وار سعی در بیان و تبیین کارواژه‌های صوفیان و اصطلاحات عارفان دارد، از استعاره‌های مفهومی جهت‌دار و ساختاری که جزء لاینفک زبان انسانی و تجربه زیسته او در طبیعت هستند، سرشار است.

در نهایت باید گفت زبان مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه به عنوان یک اثر تعلیمی و نظری در حوزه عرفان و تصوف اسلامی فارسی زبان، سرشار از الگوهای هیئت‌نما و طرح‌واره‌های زبانی است. کاشانی در نگاشت این استعاره‌ها، سعی در انتقال مفاهیم ذهنی و تبیین معانی انتزاعی در قالب واژگانی کرده است که صورت مادی و عینی دارند. این استعاره‌ها در سه وجه جهت‌دار، ساختاری و آنتولوژیکی، مطابق الگوی استعاره‌های مفهومی جورج لیکاف و مارک جانسون تحلیل شدند. استعاره‌های جهت‌دار در زبان کاشانی که عمدتاً برای مکان‌مند کردن مفاهیم ذهنی زبان به کار رفته است، تفاوت چندانی با سایر زبان‌های انسانی ندارد. استعاره‌های ساختاری نیز، مقولات خاص فرهنگی، فکری و اندیشگانی عرفان و تصوف را توضیح داده‌اند و بدون

آشنایی زمینه‌ای با این دیارتمان‌ها، نمی‌توان دلالت استعاری آن‌ها را دریافت کرد. برای فهم استعاره‌های هستی‌شناختی کاشانی هم لازمه فهم آشنایی با مباحث تئولوژیکی و گاه اسطوره‌ای است که به صورت نمادین و رمزی، مفاهیم زبانی و دلالت‌های معنایی آن را پوشش می‌دهد. خوانش این استعاره‌ها نیازمند تأویل هم هستند، تا جایی که خواننده را با چندمعنایی و عدم قطعیت معنا مواجه می‌کند.

کتاب‌شناسی

الف: کتاب‌ها

- (۱) احمدی، بابک (۱۳۷۳)، *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، تهران: مرکز.
- (۲) برتلس، یوگنی ادوارد ویچ (۱۳۷۶)، *تصوف و ادبیات تصوف*، ترجمه سیروس ایزدی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- (۳) سجادی، سیدجعفر (۱۳۹۳)، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چاپ دهم، تهران: طهوری.
- (۴) سجودی، فرزانه (۱۳۹۵)، *نشانه‌شناسی کاربردی*، چاپ چهارم، تهران: علمی.
- (۵) شرت، ایون (۱۳۹۶)، *فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای*، ترجمه هادی جلیلی، چاپ ششم، تهران: نی.
- (۶) فولادی، علیرضا (۱۳۸۹)، *زبان عرفان*، چاپ سوم، تهران: سخن.
- (۷) کاشانی، عزالدین محمود بن علی (۱۳۸۱)، *مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه*، با تصحیح، مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی، چاپ ششم، تهران: هما.
- (۸) کربن، هانری (۱۳۹۲)، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه جواد طباطبایی، تهران: مینوی خرد.
- (۹) کهون، لارنس (۱۳۸۱)، *از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم*، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ دوم، تهران: نی.
- (۱۰) لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۷)، *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم*، ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی، تهران: آگه.
- (۱۱) لیکاف، جورج (۱۳۹۰)، «*نظریه معاصر استعاره*»، مجموعه مقالات استعاره، با همکاری گروه مترجمان، به کوشش فرهاد ساسانی، چاپ دوم، تهران: سوره مهر.

(۱۲) هاملین، دیوید والتر (۱۳۷۴)، **تاریخ معرفت‌شناسی**، ترجمه شاپور اعتماد،

تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ب: منابع لاتین

- 1) Boroditsky, L (2001). Does language shape Thought? Mandarin and English Speakers Conceptions of time. *Cognitive psychology*, 43(1): 1-22.
- 2) Ortony, Andrew (1979), *Metaphor and Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.
- 3) Wittgenstein, Ludwig (1961). *Tractatus logico-Philosophicus*. Translated by D.F. Pears and B.F. McGuinness. London and New York: Routledge Classics.
- 4) ----- (1953). *Philosophical Investigations*. Translated by G.E.M Anscombe. Posthumously, Basil Blackwell Ltd.